

استرخا اللیترین

شفاق

عرق استرخا  
نوعی است که در  
طبعه سرد و تر است  
و در ریه ها و  
جگر و کبد و  
مغز و اعصاب  
و سایر اعضا  
موجود است

دول الحلق فی الحلق

قوة الحلق

صاف کنند و بیهوده شقال سنگجبین که صفتش در وجع الس گذشت اینجمله میگرم غرغره کنند استرخا و  
 اللوزین یعنی سست شدن و در گردن و دان رباعی چون سستی لوزین حادث گردد و  
 احوال تو از حدوث آن بدگردد و گر غرغره سازی ز گلاب و بازو و ظاه شویوت فائده میبرد و عدد  
 صفت غرغره مذکور بازوده عدد نیمکوب ساخته در یک پیاله آب جوشانند تا نیمه  
 آید پس صاف نمایند و قدری گلاب اضافه نموده میگرم غرغره کنند شفاق یعنی در دو گلو چون  
 از حدوث خون باشد علامتش سرخی چشم پری گهاست رباعی در دو گلو چو فصد کردی بخور آب  
 بشربت نیلوفر از آب سماق مثل آن غرغره ات هر چند که بیشتر بود نیکوتر صفت شربت نیلوفر  
 و زرکام گرم مذکور شد و بایادانست که در شقاق واجبست که فصد را بدفعات کنند تا موجب یادتی ضعف  
 نشود تا خیر نکند فصدی که در زیر زبان است در ابتدا و قبل فصد از غرغره صد کنند که غرغره در  
 ابتدای سولمست و الم جذب ماده زیاده کند و بعد از فصد آب سماق و امثال آن از آب زرک و  
 شاه توت و غوره و سرکه و انار ترش و غیر اینها میگرم ساخته غرغره کنند و غذاهاش منقشه شود اگر  
 کشتیز و آب تر سندی یا آب لوبیا یا ربخ خورند و تلیمین طبیعت بجهت که در شقوقه خواهد آمد کنند و مزاج  
 بانتهاده شقال مغز فلووس او در یک سیر شیر گاوی با شیر سبوس گندم حل کرده و صاف نموده و در شقاق  
 روغن بادام که صفتش در صدام سوداوی معلومست اضافه نموده زمان زمان میگرم غرغره کنند  
 و غذا آب بخورد و نمیکوفته و آب مزاج جوان و ماش منقشه و اسفاناج بی قنق خورند و حوال الحلق فی الحلق  
 یعنی آمدن زلودر گلوئی علامتش اندوه و خروج خون رقیق از حلق رباعی ای خون بگلویت زلود  
 و اخیر خون آمده پر دم ز گلوئی تو بدرد و گر غرغره سازی آب خردل بنمک و پییزی نبود ترا از آن نافع تر  
 صفت غرغره مذکور خردل نمیکوفته و در شقال در یک پیاله آب جوشانند تا نیمه آید صاف  
 کنند و پنج شقال نمک در آن حل کرده میگرم غرغره کنند قرحه الحلق یعنی ریش گلو و علامتش سرد و بیرون  
 آمدن ریم و تخمست رباعی چون شد گلو تیوریش ای نور لبهر گویم سخنی از سخن در بگذرد  
 تخم گل انروزت سبکوبان + اندک اندک بموم روغن سیجور + ملا و بموم روغن روغن سیجور است که

از موم کافوری و روغن گل ساخته باشند و طریق ترشیش آنست که یکدوم و نیم موم کافوری را در سه  
 ورم و نیم روغن گل که در قرحه الاذن تحریر یافت حل کرده آنزورت دو ورم فرو برند و تخم گل یکم کوفته  
 بخیته اضافه نمایند و مخلو لها کرده یک اینزده تخم مرغ آلوده سازند و فرو برند و غذا از زرده  
 تخم مرغ نیم شب سازند **ثبث العظم و الشوک فی الحلق** یعنی بند شدن استخوان بیافا  
 در گلوئی ریاضی چون بریده استخوان همانند یافار و در چون گوی کس با چهاره هر لقمه که چیزی فرو  
 بردن آن تشویش سرد مفید باشد بسیار بلع الایره یعنی فرو بردن سوزن علاج اینم مرض خاصه  
 ناظم است ریاضی سوزن چو فرو بری گروی بر بخور و تدبیر تر باشد از حکمت دور باید درمی  
 سوخته ز مقناطیسست خوردن ز پنی دو آب با نگو و طریق اختیار کردن مقناطیس آنست که مقناطیس را  
 که سنگ آهن را گونید یکدم گرفته بکوبند و بپزند و صلایه کرده بیک قاشق شراب انگوری آمیزند و بنا  
 سیل کنند چون نزدیک نیم ساعت نجومی بگذرد سنا یکی پنج مثقال گلسرخ و نفیسه هر یک و مثقال  
 سپستان سی عدد و هر یک سیاله آب جوشانند تا بنیمه آید صاف کرده و شیر خشک شیره دار  
 پانزده مثقال در آب آن حل کرده و صاف ساخته نیم گرم بیاشانند تا چند مجلس طبیعت اجابت کند  
 و مقناطیس سوخته سوزن را بنحو جذب کرده باشد و اطراف و جوانبش گرفته باذن حق سبحانه و تعالی  
 بیرون آرد و بعد از خروج سوزن شربت قند و گلاب تخم ریحان ریخت نمایند و غذا نخورد آب خوردند و موم  
 المرئی یعنی آماس مجری طعام از حلق مجده علامتش در جمیع اقسام درد میان و شاند  
 و در موی تپ و پری که ما و نرمی نبض در صفراوی تب تیز و سرعت نبض زردی قاروره  
 و در بلغمی سپیدی و رطوبت بینی و در سوداوی خشکی دندان و نیرگی رنگ لب و بول چشم  
 روی است ریاضی مجرای غذا بجانب سده اگر آماس کند سو جیاس مگر چون سو جیاس شخص  
 گردد و تدبیر بنا سببش کرای و انشور یعنی بحسب ماده تنقیه نمایند و بعد تاویل با شربه  
 سوافقه فرمایند **تجربه الصوت** یعنی گرفتگی آواز چون از گرمی و خشکی بود علامتش بسیار  
 میل آب و خشکی دندان و در شستی زبان است ریاضی آواز تو چون گرفت قدم پندید

از موم کافوری و روغن گل ساخته باشند و طریق ترشیش آنست که یکدوم و نیم موم کافوری را در سه ورم و نیم روغن گل که در قرحه الاذن تحریر یافت حل کرده آنزورت دو ورم فرو برند و تخم گل یکم کوفته بخیته اضافه نمایند و مخلو لها کرده یک اینزده تخم مرغ آلوده سازند و فرو برند و غذا از زرده تخم مرغ نیم شب سازند ثبث العظم و الشوک فی الحلق یعنی بند شدن استخوان بیافا در گلوئی ریاضی چون بریده استخوان همانند یافار و در چون گوی کس با چهاره هر لقمه که چیزی فرو بردن آن تشویش سرد مفید باشد بسیار بلع الایره یعنی فرو بردن سوزن علاج اینم مرض خاصه ناظم است ریاضی سوزن چو فرو بری گروی بر بخور و تدبیر تر باشد از حکمت دور باید درمی سوخته ز مقناطیسست خوردن ز پنی دو آب با نگو و طریق اختیار کردن مقناطیس آنست که مقناطیس را که سنگ آهن را گونید یکدم گرفته بکوبند و بپزند و صلایه کرده بیک قاشق شراب انگوری آمیزند و بنا سیل کنند چون نزدیک نیم ساعت نجومی بگذرد سنا یکی پنج مثقال گلسرخ و نفیسه هر یک و مثقال سپستان سی عدد و هر یک سیاله آب جوشانند تا بنیمه آید صاف کرده و شیر خشک شیره دار پانزده مثقال در آب آن حل کرده و صاف ساخته نیم گرم بیاشانند تا چند مجلس طبیعت اجابت کند و مقناطیس سوخته سوزن را بنحو جذب کرده باشد و اطراف و جوانبش گرفته باذن حق سبحانه و تعالی بیرون آرد و بعد از خروج سوزن شربت قند و گلاب تخم ریحان ریخت نمایند و غذا نخورد آب خوردند و موم المرئی یعنی آماس مجری طعام از حلق مجده علامتش در جمیع اقسام درد میان و شاند و در موی تپ و پری که ما و نرمی نبض در صفراوی تب تیز و سرعت نبض زردی قاروره و در بلغمی سپیدی و رطوبت بینی و در سوداوی خشکی دندان و نیرگی رنگ لب و بول چشم روی است ریاضی مجرای غذا بجانب سده اگر آماس کند سو جیاس مگر چون سو جیاس شخص گردد و تدبیر بنا سببش کرای و انشور یعنی بحسب ماده تنقیه نمایند و بعد تاویل با شربه سوافقه فرمایند تجربه الصوت یعنی گرفتگی آواز چون از گرمی و خشکی بود علامتش بسیار میل آب و خشکی دندان و در شستی زبان است ریاضی آواز تو چون گرفت قدم پندید

جزوی زینبات جزوی از سکه بگیر + آمیز یکدیگر و میلش فرمای + کوه شمس اقبال تو از غصه مجرب +  
 سعال یعنی سرفه اگر از بلغم بود بسیاری آب نان و اگر از صفرا بود خشکی و نان رباعی در سرفه  
 بقول اهل تدبیر + سکن طلب طبع زوفای کبیر + در خشک بود سرفه شراب خشخاش + تبریک  
 زخوشترن باز بگیر + صفت طبع زوفای کبیر زوفای اصل السوس تراشیده نیمکوفته از هر  
 دو درم پر سیاه شان و گرم گرم پوست بچ باویان و تخم انجبه و فراسیون از هر یک یکدرم همه را  
 در یک پیاله آب جوشانند تا نیمه آید صاف کنند و باه شقال نبات مصری شیرین کرده بگیرند  
 بیاشانند و غذا نخورد آب کنند شراب خشخاش پوست خشخاش تخم خشخاش از هر یک در شقال  
 و نیم در یک پیاله آب جوشانند تا نیمه آید صاف کنند و به سی شقال قند سپید صاف آمیزند  
 و جوشانند تا بقوام آید هر روز از هفت شقال تا ده شقال بگیرم بلیسند و بیاشانند و غدا  
 مرغ جوان و عدس مقشر و اگر او کشنیز تر و قوی شیر خشخاش کنند ضعیف النفس یعنی  
 تنگی نفس چون از بلغم باشد علامتش عدم تشنگی و تنفس شدن از هوای سرد و نفع یافتن از  
 هوای گرم است و ضعیف النفس به نیز گویند رباعی تنگی نفس ترا چو ساز و زنجور + یابد از وی  
 بصحت راه فتور + از بلغم اگر بود به آنچه شده است + در عارضه زکام بار و مذکور + اشارت  
 یاد و دید که تنگی نفس یعنی ضعیف النفس + امضرا در رباعی تنگی نفس اگر گریه و باره و بیرون  
 بوی بد و دوغبار + از بوی بد و دوغبار بدتر است + آب خنک استلای و نوم نهالفت  
 الدم یعنی ظاهر شدن خون بر زبان بچرخ یاغ یاغ رباعی از نشت دست چو کار کرد  
 و شوار + از آب جو و عدس غذا کن نه بار + در شربت انجبار رغبت میکن + یا سود  
 که با و صغ گنار + صفت شربت انجبار انجبار نیمکوفته شش شقال در یک پیاله آب جوشانند  
 تا نیمه آید صاف کرده بنی شقال قند سپید صاف کرده آمیزند و جوشانند تا بقوام آید صاف  
 سینده و شش سل یعنی جراحت شش علامتش تب نرم داخلی و بر آمدن پریم بسرفه  
 فرق میان بلغم و ریم آنست که چون ریم بر آتش فلکند بوی بد ظاهر شود و چون بروی آب اندازد

سعال  
 ضعیف النفس  
 تنگی نفس  
 سرفه  
 سعال  
 تنگی نفس  
 سرفه  
 سعال  
 ضعیف النفس  
 تنگی نفس  
 سرفه  
 سعال

اینه نشینند تجلات بلغم که این اوصاف ندارد رباعی از علت سلس کسی چو شد زار و زار + آب جو  
 شیه خرویه ز نهام + هر چند که اینم مرض + از بهر تسلی ز کرد دست مدار + ذوات الریه  
 یعنی آماش شش که علامتش تب تیز دایمی و تنگی نفس و عدم قدرت بزکایه کردن الا بر پشت  
 رخمی رخساره هست رباعی در ذوات ریه آب گز نیلوف + مزاج بشریت بنفشه سحر و اوان  
 که خاطر کشد سوی نذا + از آب جو + ماش و عدس و پزنگذره + صفت شربت بنفشه  
 بنفشه شسته متقال قند سپید سی + شکران بدستور شربت انجبار نیزند شود چه که از ذوات ریه  
 که نه بد یعنی آماش پرده که در نواحی پهلوست علامتش تب دایمی و تنگی نفس خله پهاست  
 رباعی احوال توام ز شود چون داده خبر + گوید که چه کن تا بری انخوف و خطر + بکشایک  
 باسابق رنجت میکس + آب عناب شربت نیلوف + رک باسابق رگی را گویند که رک  
 هفت ابرام فروریست + صفت شربت نیلوف در خنق نذ که ذوات الصدر یعنی با بر  
 در نواحی سینه بود که نزدیک پهلوست علامتش تب دایمی و در سینه رباعی ای و تید سینه با  
 بدر + از علت ذوات صدر در عین خطر + از آنکه جو آب کشایک جو ماش + و ز اشربه جو  
 صفت شربت نیلوف در شوصه تخیر یافت اشارت مانده در شوصه و ذوات الریه و ذوات  
 اخراج ماده سبیل نباید کرد مگر بکنه رباعی ای آنکه کنی بقوت علم و نظر + اخطا زیاده این  
 بدر + و در شوصه و ذوات الریه ذوات صدر + حقه کن نام داری + کار بر صفت حقه که شود  
 ذوات الریه و ذوات الصدر را سود مند بود بنفشه نیلوف غیب الشلب کل خلی از هر یک در شفا  
 عناب سپستان از یک سی مدد الونجار پنج عدد و سفر کاجیره نیم کوفته هفت متقال آب چقند نیم  
 پیاله همه را در یک پیاله آب جوشانند چون نیمه آید صاف کرده پنج متقال روغن گاو اضافه  
 نموده نیگرم حقه کنند امراض قلب یعنی دل خفقان یعنی طپیدن دل مادی بود  
 یا غیر آن رباعی ای در خفقان بسته طریق پرینه بنوز من این نکته حکمت آمیز هر جا که  
 قضا آتش عنسهم افزوزد + بر خیز شال ده + در انجا بگریزد + و خفقان حیران ز غلبه صف ابو

در ذوات الریه  
 در ذوات الصدر  
 در ذوات البطن  
 در ذوات الریه  
 در ذوات الصدر  
 در ذوات البطن  
 در ذوات الریه  
 در ذوات الصدر  
 در ذوات البطن

خفقان



صفت سنجبین در استرخاء اللسان گذشت قلوه الکلبین یعنی گی تیره است رباعی چون کم شود  
 شیر بود طبعش تیز راسته نهای در طریق برهمنیز آب جو خور بشریت نبافرد و زورون هر چه درم باشد  
 صفت شمریت نیلوفرد ذات الصدروان نشد امراض معده وجع المعده یعنی در بود  
 چون از یاد بود علامتش انتقال درد از موضع بموضع رباعی از یاد چو در معده شد عارض کس  
 بیشتر از این استی پاس نفس آریونده بشربت وینارش + پر پیرو و متشنز نشا و گرا و کس  
 صفت شمریت وینار تخم کاسنی نمیکوفه گلسنج از هر یک و شتقال پنج سنج کاسنی گاو زبان  
 تخم گشوت از هر یک شتقالی همه او یک میان آب چوشانند تا بنماید صاف کرده سی شتقال چند سینه  
 صاف کرده آمیزند و چوشانند تا بقوام آید هر صبح دو اوزه شتقال در آب گلاب حل کرده یک شتقال  
 ریوندرختانی کوفته اضافه نمایند نیم گرم رغبت نمایند و غذا نخورد آب کنند و بعد از آن که خورد  
 معجون کونی مداوت نمایند صفت معجون کونی زیره یک شنبان زرد و سرکه گداخته با  
 و در سایه خشک ساخته بریان کرده صد شتقال فلفل سی شتقال پنجیل و سدایت پودر باغی از هر یک  
 چهار شتقال بوره ارنی یا نمک و شتقال همه اکوفیه بجمه و عسل گداخته سه وزن او و بر بشیرند  
 و از یک یک شتقال تاد و شتقال غلو کرده فرو بزند هم در علاج درد معده چون از غلبه صغیر  
 باشد علامتش گشای و تلخ و مان است و چون از استیلابی بلغم بود علامتش آب قشربان عدم قشنگی است  
 رباعی اگر موجب ریه معده صغیر باشد پس از سه سال آن بمقدار صحت پس او رباعی آن ای بلغم  
 نبود + اخراج کرد مداوت کرب بر سر صفت بهس پیش پنجیل و فلفل و زعفران و عاقر قرحا  
 و مویرج از هر یک شتقال نبات غنک شتقال و بوفه پیش یک شتقال پنجیل و زعفران از هر یک شتقال  
 و نبات شش شتقال میکنند باقی را سوختن بسیارند همه با کوفته پیخته تبخیر یک سینه سیل  
 کنند هم در علاج درد معده چون از سودا باشد علامتش تیشی و نارنج سوزش فوم معده رباعی  
 در علت درد معده چون داند کس کسین سنج زانصباب سودا شد و پس باید که خورد و سواد بر شیر بزند +  
 از تخم قدیده شبان شل عدس + و بعد از آنکه قیامین خراج بدو از المسک حل یا نوشیدار کنند

صفت سنجبین در استرخاء اللسان گذشت قلوه الکلبین یعنی گی تیره است رباعی چون کم شود  
 شیر بود طبعش تیز راسته نهای در طریق برهمنیز آب جو خور بشریت نبافرد و زورون هر چه درم باشد  
 صفت شمریت نیلوفرد ذات الصدروان نشد امراض معده وجع المعده یعنی در بود  
 چون از یاد بود علامتش انتقال درد از موضع بموضع رباعی از یاد چو در معده شد عارض کس  
 بیشتر از این استی پاس نفس آریونده بشربت وینارش + پر پیرو و متشنز نشا و گرا و کس  
 صفت شمریت وینار تخم کاسنی نمیکوفه گلسنج از هر یک و شتقال پنج سنج کاسنی گاو زبان  
 تخم گشوت از هر یک شتقالی همه او یک میان آب چوشانند تا بنماید صاف کرده سی شتقال چند سینه  
 صاف کرده آمیزند و چوشانند تا بقوام آید هر صبح دو اوزه شتقال در آب گلاب حل کرده یک شتقال  
 ریوندرختانی کوفته اضافه نمایند نیم گرم رغبت نمایند و غذا نخورد آب کنند و بعد از آن که خورد  
 معجون کونی مداوت نمایند صفت معجون کونی زیره یک شنبان زرد و سرکه گداخته با  
 و در سایه خشک ساخته بریان کرده صد شتقال فلفل سی شتقال پنجیل و سدایت پودر باغی از هر یک  
 چهار شتقال بوره ارنی یا نمک و شتقال همه اکوفیه بجمه و عسل گداخته سه وزن او و بر بشیرند  
 و از یک یک شتقال تاد و شتقال غلو کرده فرو بزند هم در علاج درد معده چون از غلبه صغیر  
 باشد علامتش گشای و تلخ و مان است و چون از استیلابی بلغم بود علامتش آب قشربان عدم قشنگی است  
 رباعی اگر موجب ریه معده صغیر باشد پس از سه سال آن بمقدار صحت پس او رباعی آن ای بلغم  
 نبود + اخراج کرد مداوت کرب بر سر صفت بهس پیش پنجیل و فلفل و زعفران و عاقر قرحا  
 و مویرج از هر یک شتقال نبات غنک شتقال و بوفه پیش یک شتقال پنجیل و زعفران از هر یک شتقال  
 و نبات شش شتقال میکنند باقی را سوختن بسیارند همه با کوفته پیخته تبخیر یک سینه سیل  
 کنند هم در علاج درد معده چون از سودا باشد علامتش تیشی و نارنج سوزش فوم معده رباعی  
 در علت درد معده چون داند کس کسین سنج زانصباب سودا شد و پس باید که خورد و سواد بر شیر بزند +  
 از تخم قدیده شبان شل عدس + و بعد از آنکه قیامین خراج بدو از المسک حل یا نوشیدار کنند

صفت و واء المسک خلوه و اریذنا سفته که بر با مریان سپید ابریشم مقرون بنیاد و روغ  
 محرقی از هر یک یک مثقال صمغ سبز و سفید و تسبیل و قاقله و قرقفل سافج هندی آشنه چندید ستر و اریذنا  
 و زنجبیل از هر یک مثقال و نیم مشک انگلی همه که گفته شد و عسل خام ناله آخته بدوزن او و یه بشند  
 و از نیم مثقال تا یک مثقال غلوه کرده و فرود برند صفت نوشدار و شیر آله که عبارت از آله  
 است که یک شب از روز در شیر گاو گذاشته باشند و در سایه خشک ساخته صد مثقال در نهصد  
 مثقال آب جوشانند تا سه صد مثقال بماند صاف کنند و بدوست مثقال قند سپید صاف کرده و  
 بهشتاد مثقال عسل که آخته نیک بقوام آرند و برگ گلسرخ شش مثقال سعد کوفی نیم مثقال قرقفل  
 سه خط آسارون از هر یک سه مثقال قاقله صغار و کبار و تسباسبه و قرقه و جوز بواج تسبیل  
 و زرنیزه از هر یک دو مثقال که گفته شد همه را بهم آمیزند و نیم مثقال زعفران و نیم مثقال مشک همه را  
 مانند قندی صلایه کرده و در قدری گلاب حل کرده اضافه نمایند و از یک مثقال تا دو مثقال  
 کرده و فرود برند و هم المعده یعنی ماس معده و علامتش در رموی تب و در شیرینی در مان است  
 و در میوه و تپ نزدقی و سنگه و بی رغبتی و در بلغمی رمی زماس تپ نرم و آب قمر در آن و در سوداوی  
 سلاطه و در مست و ریاحی چون معده کند از سبب آن لباس و نمون کم کردن و دره نخبه و بجم هر آن  
 در مریه و آن در م بود غلط و تر و بر تحقیق بدن و ادواشناس و فی کنایت از حرکت معده است  
 و در دفع پیروی بسوی خارج از طریق فرماست در صفا خوردی یا پنجه بی دفع شود و در  
 مایه سپیدی و در سوداوی سیاهی آن را ریاحی در علت قی کنی چه صفا احساس  
 نیز در مریه و تپ و ریاحی شناس و در غلط و در نفی و پانچ و دو بهتر شراب می بود حسب اللاس  
 و در تپ شراب پی آب سی صد مثقال قند سپید شیاره مثقال جوشانند تا بقوام آید و بنیاد  
 مثقال قند سپید را صاف کنند بدوست تا در سیاه یا نیمه بقوام آید صفت رب  
 سیاهی که گزینند جوشانند تا چهار یکی بماند صفت کس که در مریه و در علاج دو روز است صفت  
 در مریه و تپ و قاقله قرقفل و زهره از هر یک یک مثقال و در مریه و در صد مثقال آب سی و

در مریه و تپ و قاقله قرقفل و زهره از هر یک یک مثقال و در مریه و در صد مثقال آب سی و  
 در مریه و تپ و قاقله قرقفل و زهره از هر یک یک مثقال و در مریه و در صد مثقال آب سی و  
 در مریه و تپ و قاقله قرقفل و زهره از هر یک یک مثقال و در مریه و در صد مثقال آب سی و  
 در مریه و تپ و قاقله قرقفل و زهره از هر یک یک مثقال و در مریه و در صد مثقال آب سی و



و از خوش باز آید شتهوت کلبیه که عبارت از بسیاری میل غذا و عدم سیری از آن چون  
 از بسیاری نخوتن سودا بجمعه باشد علامتش تیرگی رنگ خشکی و مان ترشی آرفع و نهال بدن  
 و کمی خوابت رباعی در شتهوت کلبیه اگر گویم فاش آب نخورد و شربه و اگر خورد ما شش هر چه که شور  
 یا تیز یا ترش است از خوردن آن چیز گریزان میباشد شتهوت طبعین که کنایت از میل کردن  
 بگل و امثال آنست رباعی آنرا که بود میل گل و امثالش بینی بره مرفوع گریون حالتش غلط  
 بدی که باعث آن شده است از سده برون کن نفی و اسهالش مریضه کنایت است از حرکت  
 سواد فاسده که بقی و اسهال دفع شود رباعی از سینه که سیکه شد قی و اسهالش شد از  
 قی و اسهال گریون حالتش از یاش و بیخ بال رخسوده و ساز از رصت این عارضه فایز عیاش  
 امراض الکبد و رحم جایز نیست آماس جگر علامتش در دوسوی تب انمی و در دو گرانی و سرخه و  
 سبکی و در صدای تپ تپ ز روی زبان در آمدن صفرا بقی و در طبعی نرمی یا ماس و در سودای  
 محک آن رباعی هر که جگر ورم کند از خوش برگرن که رسد نفع از جدا فوش و در نوده او  
 خامه و گرانده است و سهل طلب کردن بدن بیرونش و عطش منفرجه یعنی تشنگی از جدا اعتدال  
 و رگ نشه چون از گرمی سده یا جگر باشد علامتش آنست که باب سرد زیاد از سوای سرد است  
 باید و چون از گرمی دل بود آنکه سوای سرد زیاد از آب سرد منتفع شود رباعی از گرمی اگر نمود  
 تشویش عطش از راه علاج آن قدم باز کش از انمذیه اشن غوره و غبت میکن و از اثره  
 شربت انار خوش صفت شربت انار میخوش آب انار ترش و شیرین یک من و چند سبیه  
 نیم من بچوشانند تا بقوام آید با قند سپید شتا و شقال صاف کرده بچوشانند تا غلیظ شود  
 شقال آب انار اضافه نمود و دو سه جوش بگردید به صفت رب انار آب انار خوش شتا و شقال  
 بچوشانند تا بشت شقال براند صفت الکبد یعنی ضعف جگر علامتش سردی روی و تیرگی رنگ  
 بی رغبتی طعام است رباعی ضعف جگر آنکه بود در جانش از شربت زرد ساکن بانش  
 ترتیب غذا کن چون خورد شربت را از من و ویز صفت در انش صفت شربت ک

شبهت کلبیه  
 شتهوت طبعین مریضه  
 درم جگر  
 عطش غوره  
 شربت کلبیه  
 شربت طبعین  
 شربت الکبد  
 شربت جگر  
 شربت زرد  
 شربت ک







تا تیرگی شب و غم و نشود. از شربت انجیر افروزه پرنه و صفت شربت انجیر در علاج  
 افضت الدم تحریر یافت و هم در علاج اوست رباعی ای در قرصه روده ای زوالش زوده لان  
 خشکاش بچوشان و کوسازش صاف و وانگه شرباب امن باشد سبب که در منفعتش  
 نیست علاج و صفت شرباب اس در علاج قی الدم مذکور شد صفت شربت سبب  
 آب سبب شرباب شربت شتال قند سبب سی شتال بوشان در ناقوام آید معوض یعنی  
 روده گردان و علامتش در یکی از شکم و انتفاع خروج ریح است و در صفراوی تشنگی و لذت در  
 و در بلغمی خروج بلغم به اجابت طبیعت و در سوداوی غلظت و سودا است رباعی باشد چو تاز باد  
 پیچیدن ناون بهر تو بود شربت و نیار کفان و در ماده بلغمیست یا فاطمه و گره از اروی کاکت  
 توان داشت سحاف و صفت شربت دینار در نفخت الطحال گذشت قوی یعنی در روده که  
 با قبض طبع بود رباعی قوی تراخت از بهر شیان و باشد که بود بوره و فایده کفان و ظاهر  
 نشود چو از شیافت عملی خود را راضی نمیتوان و ای همان و در کرمی که انواعه قوی را نافع باشد  
 سنا و یکی بختقال نیون با دیان تم کرم قیس و شبت و حله از هر یک سه شتال بختال کل خطی از یک  
 و شتال سوز کاجیره نیکو فته و شتال آب قند نیم پیاله هر دو در یک پیاله آب جوشانند تا با  
 نیم آید صاف کنند و شکر سبز و منقش بر کس از هر یک سه شتال بوره ارمنی و نمک نبت درم  
 در آب آن حل کرده و صاف نموده روغن بادام که منفعتش در جفان الالف تحریر یافت و شتال  
 اضافه نموده نیکو مخته کنند و شوربای خرد سبب خوردن چون قوی بکشد استیصال ماده  
 به چون خیار شنبه کنند صفت بگون خیار شنبه ترید سفید چهل شتال نمک مندی و در یک  
 از هر یک هفت شتال با دیان رومی با دیان رومی و مصطک از هر یک شتال همه را بکوبند و بنیز  
 و بست شتال منقش که با پنج شتال محموده مشوی صلایه کرده باشند آمیزند و چهل شتال  
 روغن بادام که صفتش در عمل مذکور معلوم شد چرب کنند و بعد شتال سوز خیار شنبه برشته صد  
 شتال غسل کرده با زردت کنند تا بسم برشته شود از پنج شتال با هفت شتال غلظت کرده و بپزند

بناخت شربت در علاج اوست رباعی ای در قرصه روده ای زوالش زوده لان  
 خشکاش بچوشان و کوسازش صاف و وانگه شرباب امن باشد سبب که در منفعتش  
 نیست علاج و صفت شرباب اس در علاج قی الدم مذکور شد صفت شربت سبب  
 آب سبب شرباب شربت شتال قند سبب سی شتال بوشان در ناقوام آید معوض یعنی  
 روده گردان و علامتش در یکی از شکم و انتفاع خروج ریح است و در صفراوی تشنگی و لذت در  
 و در بلغمی خروج بلغم به اجابت طبیعت و در سوداوی غلظت و سودا است رباعی باشد چو تاز باد  
 پیچیدن ناون بهر تو بود شربت و نیار کفان و در ماده بلغمیست یا فاطمه و گره از اروی کاکت  
 توان داشت سحاف و صفت شربت دینار در نفخت الطحال گذشت قوی یعنی در روده که  
 با قبض طبع بود رباعی قوی تراخت از بهر شیان و باشد که بود بوره و فایده کفان و ظاهر  
 نشود چو از شیافت عملی خود را راضی نمیتوان و ای همان و در کرمی که انواعه قوی را نافع باشد  
 سنا و یکی بختقال نیون با دیان تم کرم قیس و شبت و حله از هر یک سه شتال بختال کل خطی از یک  
 و شتال سوز کاجیره نیکو فته و شتال آب قند نیم پیاله هر دو در یک پیاله آب جوشانند تا با  
 نیم آید صاف کنند و شکر سبز و منقش بر کس از هر یک سه شتال بوره ارمنی و نمک نبت درم  
 در آب آن حل کرده و صاف نموده روغن بادام که منفعتش در جفان الالف تحریر یافت و شتال  
 اضافه نموده نیکو مخته کنند و شوربای خرد سبب خوردن چون قوی بکشد استیصال ماده  
 به چون خیار شنبه کنند صفت بگون خیار شنبه ترید سفید چهل شتال نمک مندی و در یک  
 از هر یک هفت شتال با دیان رومی با دیان رومی و مصطک از هر یک شتال همه را بکوبند و بنیز  
 و بست شتال منقش که با پنج شتال محموده مشوی صلایه کرده باشند آمیزند و چهل شتال  
 روغن بادام که صفتش در عمل مذکور معلوم شد چرب کنند و بعد شتال سوز خیار شنبه برشته صد  
 شتال غسل کرده با زردت کنند تا بسم برشته شود از پنج شتال با هفت شتال غلظت کرده و بپزند

در علاج اوست رباعی ای در قرصه روده ای زوالش زوده لان خشکاش بچوشان و کوسازش صاف و وانگه شرباب امن باشد سبب که در منفعتش نیست علاج و صفت شرباب اس در علاج قی الدم مذکور شد صفت شربت سبب آب سبب شرباب شربت شتال قند سبب سی شتال بوشان در ناقوام آید معوض یعنی روده گردان و علامتش در یکی از شکم و انتفاع خروج ریح است و در صفراوی تشنگی و لذت در و در بلغمی خروج بلغم به اجابت طبیعت و در سوداوی غلظت و سودا است رباعی باشد چو تاز باد پیچیدن ناون بهر تو بود شربت و نیار کفان و در ماده بلغمیست یا فاطمه و گره از اروی کاکت توان داشت سحاف و صفت شربت دینار در نفخت الطحال گذشت قوی یعنی در روده که با قبض طبع بود رباعی قوی تراخت از بهر شیان و باشد که بود بوره و فایده کفان و ظاهر نشود چو از شیافت عملی خود را راضی نمیتوان و ای همان و در کرمی که انواعه قوی را نافع باشد سنا و یکی بختقال نیون با دیان تم کرم قیس و شبت و حله از هر یک سه شتال بختال کل خطی از یک و شتال سوز کاجیره نیکو فته و شتال آب قند نیم پیاله هر دو در یک پیاله آب جوشانند تا با نیم آید صاف کنند و شکر سبز و منقش بر کس از هر یک سه شتال بوره ارمنی و نمک نبت درم در آب آن حل کرده و صاف نموده روغن بادام که منفعتش در جفان الالف تحریر یافت و شتال اضافه نموده نیکو مخته کنند و شوربای خرد سبب خوردن چون قوی بکشد استیصال ماده به چون خیار شنبه کنند صفت بگون خیار شنبه ترید سفید چهل شتال نمک مندی و در یک از هر یک هفت شتال با دیان رومی با دیان رومی و مصطک از هر یک شتال همه را بکوبند و بنیز و بست شتال منقش که با پنج شتال محموده مشوی صلایه کرده باشند آمیزند و چهل شتال روغن بادام که صفتش در عمل مذکور معلوم شد چرب کنند و بعد شتال سوز خیار شنبه برشته صد شتال غسل کرده با زردت کنند تا بسم برشته شود از پنج شتال با هفت شتال غلظت کرده و بپزند

چهارت که گرم سده را گویند علامتش نفور از طعام چرب دل شور و پچیدن نان و خشکی لبها  
 در بیداری و آب فتن مان در خواب است و زردی لون و در بدن است رباعی از بهر علاج کوفته  
 چوسلف و قبیل و برنگ ب نیل آر بکفت با ترد و قسط و سرخس و شش و سبک و شیر گاو و خور  
 به شغف و صفت ترتیب او ویدند کور قبیل و برنگ ترشش و ترس از هر یک در است  
 حب نیل و تریده شیح از هر یک نیم درم همه را کوفته و بخت یک ساله شیر گاو آینه شیر گرم بیاشاند تبس  
 آنرا که در دانه خوانند علامتش خروج آن به اجابت طبیعت است و گاهی بغیر آن بود رباعی از بهر  
 که در دانه بدستوسلف خریاد برنگ و سرخوز آربکفت همچون کون وقت خواب بیشتر فریاد کین او ویدر است  
 و نیزه شخلف و صفت ترتیب ویدند کور برنگ و شقال جوزده شقال خمر ماشسته بیرون کرده  
 و شقال این فقیه حقیقه کبشقال تریده بدستویکه انا و ستاد خود رحمت المودیده اضافه نماید فغ عظمی  
 همه اجدا کوفته هم آمیزند در وقت خواب میل کنند و والذی شیب و و الخلی یعنی کرسکه  
 شیبه بکرم که علامتش خاریدن به سفره و ظم و وی به اجابت طبیعت است و از خوردن شیر شیرین  
 افزون گردد رباعی در روده اگر دیدش کرم ضعیف و خارده هر در موضع مخصوص حریف چون  
 شاف کنی ز صبر و شوخیزد از کرم ضعیف جسم پیا خیف و ز حیر صادق یعنی کناک استین علامتش  
 آن بود که بعد از این طبیعت عارض شود چون تخم تریحان و کتوبه و اسپنول و بازنگ و اشال آنها  
 بشریت قند و گلاب بندزد و به اجابت طبیعت برآید رباعی از گرمی اگر بود ز حیر صادق  
 ربیبی و بیج باشد لائق باشد چور سردی نتوان مانع شد که بر شمشاد و طبیعت صفت  
 ربیبی در علاج تی تخم ریافت صفت بر شمشاد فلفل سپید بندر البیج از هر یک است شقال افیون  
 و شقال تخم انجشقال نیل و عاقره حاد فریبون از هر یک شقال همه را بکوبند و بیزند و بعد  
 شقال محسل بنه صبح و انگلی مخلوله کرده فرو بندد و غذا به شغف داده خورد ز حیر کاذب یعنی  
 کناک و روشن علامتش آنست که بعد از قبض طبیعت حادث گردد و چون چار تخم و بندزد  
 دفع نشود رباعی عارض چوشور حیر و نبود صادق میدان که نیزه یک طریب حاقق

طبیعت چرب  
 چنانچه در این کتاب مذکور است  
 از جهت اینست که طبیعت چرب  
 در بدن است و در خواب است  
 و زردی لون و در بدن است  
 رباعی از بهر علاج کوفته  
 چوسلف و قبیل و برنگ ب نیل  
 آر بکفت با ترد و قسط و سرخس  
 و شش و سبک و شیر گاو و خور  
 به شغف و صفت ترتیب او  
 ویدند کور قبیل و برنگ ترشش  
 و ترس از هر یک در است  
 حب نیل و تریده شیح از هر یک  
 نیم درم همه را کوفته و بخت  
 یک ساله شیر گاو آینه شیر  
 گرم بیاشاند تبس آنرا که در  
 دانه خوانند علامتش خروج  
 آن به اجابت طبیعت است و گاهی  
 بغیر آن بود رباعی از بهر  
 که در دانه بدستوسلف خریاد  
 برنگ و سرخوز آربکفت همچون  
 کون وقت خواب بیشتر فریاد  
 کین او ویدر است و نیزه شخلف  
 و صفت ترتیب ویدند کور برنگ  
 و شقال جوزده شقال خمر  
 ماشسته بیرون کرده و شقال  
 این فقیه حقیقه کبشقال تریده  
 بدستویکه انا و ستاد خود  
 رحمت المودیده اضافه نماید  
 فغ عظمی همه اجدا کوفته  
 هم آمیزند در وقت خواب میل  
 کنند و والذی شیب و و الخلی  
 یعنی کرسکه شیبه بکرم که  
 علامتش خاریدن به سفره و  
 ظم و وی به اجابت طبیعت است  
 و از خوردن شیر شیرین  
 افزون گردد رباعی در روده  
 اگر دیدش کرم ضعیف و خارده  
 هر در موضع مخصوص حریف  
 چون شاف کنی ز صبر و شوخیزد  
 از کرم ضعیف جسم پیا خیف  
 و ز حیر صادق یعنی کناک  
 استین علامتش آن بود که  
 بعد از این طبیعت عارض  
 شود چون تخم تریحان و کتوبه  
 و اسپنول و بازنگ و اشال  
 آنها بشریت قند و گلاب  
 بندزد و به اجابت طبیعت  
 برآید رباعی از گرمی اگر  
 بود ز حیر صادق ربیبی و  
 بیج باشد لائق باشد چور  
 سردی نتوان مانع شد که  
 بر شمشاد و طبیعت صفت  
 ربیبی در علاج تی تخم  
 ریافت صفت بر شمشاد  
 فلفل سپید بندر البیج از  
 هر یک است شقال افیون و  
 شقال تخم انجشقال نیل و  
 عاقره حاد فریبون از هر یک  
 شقال همه را بکوبند و  
 بیزند و بعد شقال محسل  
 بنه صبح و انگلی مخلوله  
 کرده فرو بندد و غذا به  
 شغف داده خورد ز حیر  
 کاذب یعنی کناک و روشن  
 علامتش آنست که بعد از  
 قبض طبیعت حادث گردد  
 و چون چار تخم و بندزد  
 دفع نشود رباعی عارض  
 چوشور حیر و نبود صادق  
 میدان که نیزه یک طریب  
 حاقق

از خوردن بجز آن منع کرد و بر باد آن مرض طبیعت خالق صفتش چون در وقت بیفتد  
 و در شتال برینچه شتال با اسهال و انتقال محمود و بیدرم باویان و آیه وین با بریدر بیدرم  
 چه اگر بکنند بر بیزند و بدو شتال غسل است شتال قند سپید صاف کرد و بتوانم آرزو بکنند  
 و شربت شتال غلظت کرده فرو برند و مقدار سی آب گرم از محققان بریاستاسن و هندان  
 مقشده و اگر او اسفناخ فرمایند امراض مقعدی بواسیر کثایت است که دانه میوه بر روی  
 بود در پاخی در ریح بواسیر طبیعت حاذق + هم نمیزد هم آن را در آب لادن و صاف میزند  
 نماید تجویز مرغ و اگر او آب زکس خالق صفتی صاف در آن آب تخم و آنرا نشاند  
 نمائی هم در علاج بواسیر باخی در ریح بواسیر عنقیل هم آن در چون گوشت سرد  
 قول طبیعت حاذق + مخلوطه بجز نقل چند آن کرده و کز ویدان خالی به بر خوردن معاشق +  
**صفت حب نقل پوست بلیله کابل و بلیا سیاه** این بکایت ورم سستینج سگه ورم خوردن  
 سفید و ورم همبره اگر وقته بختی سی ورم آب گندنا که پانزده ورم نقل زرق در آن حل کرده  
 باشند شسته حب تا کنند و هر صبح دو ورم فرو برند و در آب مرغ جوان نمائش مقشده و اگر او  
 اسفناخ کنند و پوشیده نمایند که همچنان حب نقل در بواسیر نافع است اطریفل  
 نقل نیز نافع است و نافع تر از هر دو بزعم بسیاری از مجربان خوردن اقیهون بهاد  
 الجیس است **صفت اطریفل نقل سی شتال گندنا** این آب گرم حل نمایند و صاف کرده در شتاب  
 شتال غسل گداخته بخواهم آید و پوست بلیله نرد و پوست بلیله کابل و آید نغی از هر یک شتال کوفته بختی  
 بدان بسته از کمی شتال تاده شتال غلظت کرده فرو برند و کیفیت خوردن اقیهون بهاد الجیس است که  
 به شتال اقیهون او در خطی که در وقت شتال بهاد الجیس هم ساختن چندان بمالند که نه خوردن با نرد پس  
 در شتال شربت و در حلیه و صاف نموده و در قاشق آب بوجار اضافه نرد و پیغمبر میباشند و بوجار  
 نیز این شتال سنا و کی استناید و صاف نموده اضافه آن نمایند و با الجیس چند گرم که یک شتال نرد  
 در چنان هم که به تاشق بر کمان نرد و کند تاره آب نشیند و شود صاف کنند و از او اسهال بواسیر مقشده

در وقت بیفتد  
 بواسیر کثایت است  
 دانه میوه بر روی  
 در ریح بواسیر  
 طبیعت حاذق  
 هم نمیزد هم آن را  
 در آب لادن  
 و صاف میزند  
 نماید تجویز مرغ  
 و اگر او آب زکس  
 خالق صفتی صاف  
 در آن آب تخم  
 و آنرا نشاند  
 نمائی هم در علاج  
 بواسیر باخی  
 در ریح بواسیر  
 عنقیل هم آن در  
 چون گوشت سرد  
 قول طبیعت حاذق  
 + مخلوطه بجز  
 نقل چند آن کرده  
 و کز ویدان خالی  
 به بر خوردن  
 معاشق +  
**صفت حب نقل**  
 پوست بلیله کابل  
 و بلیا سیاه  
 این بکایت  
 ورم سستینج  
 سگه ورم خوردن  
 سفید و ورم  
 همبره اگر وقته  
 بختی سی ورم  
 آب گندنا که  
 پانزده ورم  
 نقل زرق در  
 آن حل کرده  
 باشند شسته  
 حب تا کنند  
 و هر صبح دو  
 ورم فرو  
 برند و در  
 آب مرغ  
 جوان  
 نمائش  
 مقشده  
 و اگر او  
 اسفناخ  
 کنند و  
 پوشیده  
 نمایند  
 که  
 همچنان  
 حب  
 نقل  
 در  
 بواسیر  
 نافع  
 است  
 اطریفل  
 نقل  
 نیز  
 نافع  
 است  
 و نافع  
 تر  
 از  
 هر  
 دو  
 بزعم  
 بسیاری  
 از  
 مجربان  
 خوردن  
 اقیهون  
 بهاد  
 الجیس  
 است  
**صفت  
 اطریفل  
 نقل  
 سی  
 شتال  
 گندنا**  
 این  
 آب  
 گرم  
 حل  
 نمایند  
 و  
 صاف  
 کرده  
 در  
 شتاب  
 شتال  
 غسل  
 گداخته  
 بخواهم  
 آید  
 و  
 پوست  
 بلیله  
 نرد  
 و  
 پوست  
 بلیله  
 کابل  
 و  
 آید  
 نغی  
 از  
 هر  
 یک  
 شتال  
 کوفته  
 بختی  
 بدان  
 بسته  
 از  
 کمی  
 شتال  
 تاده  
 شتال  
 غلظت  
 کرده  
 فرو  
 برند  
 و  
 کیفیت  
 خوردن  
 اقیهون  
 بهاد  
 الجیس  
 است  
 که  
 به  
 شتال  
 اقیهون  
 او  
 در  
 خطی  
 که  
 در  
 وقت  
 شتال  
 بهاد  
 الجیس  
 هم  
 ساختن  
 چندان  
 بمالند  
 که  
 نه  
 خوردن  
 با  
 نرد  
 پس  
 در  
 شتال  
 شربت  
 و  
 در  
 حلیه  
 و  
 صاف  
 نموده  
 و  
 در  
 قاشق  
 آب  
 بوجار  
 اضافه  
 نرد  
 و  
 پیغمبر  
 میباشند  
 و  
 بوجار  
 نیز  
 این  
 شتال  
 سنا  
 و  
 کی  
 استناید  
 و  
 صاف  
 نموده  
 اضافه  
 آن  
 نمایند  
 و  
 با  
 الجیس  
 چند  
 گرم  
 که  
 یک  
 شتال  
 نرد  
 در  
 چنان  
 هم  
 که  
 به  
 تاشق  
 بر  
 کمان  
 نرد  
 و  
 کند  
 تاره  
 آب  
 نشیند  
 و  
 شود  
 صاف  
 کنند  
 و  
 از  
 او  
 اسهال  
 بواسیر  
 مقشده







که آن به بیشتر شربت انیسقال تاد و شقال مخلو که کرده فرویز و نذاکما به خورند پس بپوش  
 یعنی نباشد بول چون از سردی مزاج بود و علامتش در جستن نفس و بیافس از عدم تشنگی ریاضی  
 هر که از حبس بول گردید و لیل و نهار مزاج سرد یا بد چوبه لیل بولش بکشد با آب سرد علاج آن بود  
 مدنی نمند و راحلین و اگر بوزن انسی مسیر نشود تک نشاید بر این صورتیست که سحره در اعلیین یعنی  
 سوراخ اگر گذا بندید و در انگ صلیت که انگیزه گویند در نیم پیا پیشتر حکم کرده بجا آن غیر نباشد و ما  
 بنات و آب بگرم نشیند و آب بگرم زمان زمان بریزد و آب سرد و سرد در نیت و نیت و نیت  
 یا به مزاج بول نمیکوفت و شیر و سوزاک و کند و هرگاه که بول قضاها کند بر پیا نیت باشد و این  
 حرقت البول یعنی سوزاک نماه سیش کثرت صواب و یا غیر آن بر پیا نیت یک برسد و نیت  
 سوزاک الم و نیت الم از سپهان هر دم باید که خورد شیر و خرفه و قند هر روز نیت یک کوزه  
 و در صفت قند که کنج مغز خیار و مغز تخم بادام و مغز بادام مقشر و رب السوس و نیت است و نیت  
 و کتیر از خون سیاوشان و کند در ریانی و کالنج لیمو و سکت پرده گویند از هر یک و درم نیم  
 در فسن و درم نیم افیون یکدرم همه را کوفت و نیت باب باو یا نیت سبب شنید و قرضها کنند  
 هر روز و نیم درم و پیا شیر خرفه که بد و شقال قند سپید شیرین کرده باشد و نیت و نیت  
 خرمایند و غذا نیت مقشر و اراد کشتیر و شیر و خشخاش خورند سلسل البول یعنی نیت بسیار آمدن  
 بول چون از سردی نشانه بود و علامتش عدم تشنگی و خروج بول بی سوزش ریاضی در سلسه ان بول از کند  
 و درم و در سب برابرش نه افزون نه کم سالی و بقند سوده اش نیت کینی و آسیر و شوی بهی و  
 صورت از غم البول فی الفراش یعنی بی اختیار آمدن بول در خواب چون از سبب  
 نشانه بود بواسطه غلبه رطوبت علامتش سردی زیاد و بی رنگی قاروره ریاضی در خواب کینی بول  
 آن به که مدام پیر پیر کینی زکرت سیل طعام و زبهر مد او خوری از بر شمشاد و انگیزم صبح و انگیز  
 و پیر شام صفت بر شمشاد و علاج پیر ریافت و پیا پیشتر که عبارت است از عطش سحر طه و آب خوردن  
 و امحی و خرویش در اندک زمانی بدون تغییر ریاضی ای بوده نیت علاج مرضی انیم

باید است که در نیت  
 بول از سردی نشانه بود  
 علامتش سردی زیاد  
 و بی رنگی قاروره ریاضی  
 در خواب کینی بول  
 آن به که مدام پیر پیر  
 کینی زکرت سیل طعام  
 و زبهر مد او خوری  
 از بر شمشاد و انگیزم  
 صبح و انگیز و پیر شام  
 صفت بر شمشاد و علاج  
 پیر ریافت و پیا پیشتر  
 که عبارت است از عطش  
 سحر طه و آب خوردن  
 و امحی و خرویش در  
 اندک زمانی بدون  
 تغییر ریاضی ای بوده  
 نیت علاج مرضی انیم





علامتش سرفی و سرعت خروج دم و مالل بودن وی بزروی است و تحقیق لوبن منبیشود رباعی  
 در کثرت طشت چون بود حرمت عین چیزی نبود چو فصد شد شدین با وقت هم منقلبش گزندی به بیدار  
 بود سیل دم و گردوشین، شد بستن است و تدی پستان و منقلب چیز اگر گویند که ماوه را غلیظ گرداند چون  
 برسیه گوشت گاؤ احتباس الطشت یعنی بسته شدن حیض چون از افراط سمن بود علامتش وجود  
 سببست و چون از رسده بود که سبش بلغم بود علامتش سستی اعضا و بطون من بزرگی فارور رباعی  
 چون حیض شود بسته ز افراط سمن باید که کنی بجه تیزل بدن + از رسده اگر بوی نفیختن سیده منعتی  
 در سرد غلن به سمن فربسی است و تیزل لانگر گردانیدن و منفتح چیز را گویند که وقع کند ماوه را که سبب  
 سده شده چون کرفس کاسنی رلق یعنی پرده که برود مان فرج حادث گردد و مانع ادخال قضیب  
 رحم میشود رباعی هر که ز رلق ناتوان گردد زن + مردش تواند که شود حضرت زن + میدان که علاج  
 آن نیز یک حکیم ممکن نبود هیچ غیر از این + سوال رحم یعنی پیش آمدن زردان علامتش در عظیمه  
 و منق و خاصه یعنی در تیه گاه و ظهر یعنی در پشت و لرزیدن اعضا است رباعی هر زن که تورم  
 گشته عیان باشد چو طوبت رحم باعث آن + از بهر از آله اش بزوری دو سبار به یک قبلیش ز غایه غایه آن  
 صفت غایه در حقیقان سرد و تر و شدر جا که صاحبش مشابه زن حامله بود از بزرگی شکم و بستگی حیض غیر  
 آن چون از باد غلیظ بود علامتش انتفاع نبشردن و مالیدن و کاسر الریح خوردن رباعی از باد  
 غلیظ اگر جاگشت عیان + نشو و نم که سود بینی ز زبان + گرد دست دیده که در کشی بار اصول + بینی زرد واره  
 مرض با پایان + صفت بار الاصول در علاج ریح المشانده انته شد اختناق الرحم که چون  
 صرع بهر خپ بدقت عارض شود و از وی بخودی دست دیده چون از حبس منی باشد علامتش  
 راحت یافتن از سیلان رطوبت رحم در وقت ظهور علت است و فرق میان این علت و صرع آنست  
 که درین علت عقل بکلی زائل نشود و بجلا صرع که در وی عقل منقود گردد رباعی ز نراچو شد  
 از حبس منی در زردان + بنجیکه ز خود و بهر خپ از آن + او را زنی جلاء ولی گاه که + مردی باید چو  
 و پر زور جوان **لصحت الرحم** یعنی با زردان علامتش در زردان و منفر شدن از

بیان داد که جنون است  
 کبکشا بدین شرح در سبب کبک  
 شتال که او را طشت است  
 و در جزو ماوا اگر کم شود  
 سکنجیر در وی بوی غلیظ  
 صاف است او را در حوض نماید  
 طنج حبس با ترو و بخیل منی  
 درین باب بود نسبت  
 علاج نامه شهیدان  
 جزو با منی بودی در جنون  
 ناسواق شریک در جنون  
 بخلاف اختناق الرحم  
 از جناب بدلی در وی  
 فرجه کردن از عطرات  
 و نشانیان شهیدان  
 اختناق الرحم از عطرات  
 است و منق الرحم است  
 و ایضا در جنون است  
 و ایضا در جنون است  
 نوده العاده

احتباس الطشت

سمن

فرج

رحم

اختناق الرحم

صرع





